

شماره ۲ - قمار ۴۳

مختصری در باره «شفتو» در افغانستان
و مقایسه آن با «شفتو» در ایران

زاده

۱۹۵۴

زبانهای دری و پشتو، دو بال پرندۀ خوش آواز سحر
افغانستان است که لحن قرنهاي قماري دوش بدوش هم بر اهل
رشد و کمال را پيموده، در هم تاثير متقابل داشته و اکنون هر
مردود در يك راه مَرگ به پيش ميروند.

بنا بر اين بررسي آماري که بگي از اين دوربان
نوشته شده، به تنهايي سياه کامل شعر گور افغانستان را
شان نميد، بلکه نمرغ آنرا تصوير ميکند.

با در نظر گرفتن اين موضوع، در اين رساله بعضي از
خصوصيات آن شعر نو بزبان فارسي در ~~حالات~~ ^{افغانستاني}
مورد تحقيق قرار خواهد گرفت و طبعي است که از نام نوينده
مشهور معارف افغان مانند گل بادشا، الفت، عبد الرؤف بينوا
و ديگران ذکر نميگردد از آنجمله است که آنها اساساً بزبان
پشتو ميرويند. و همچنين اگر آمار استادان ~~مشهر~~ شعر معارف افغان
نظر ملک الشعر «بشيار» که مشهورترين نثر نثران معارف افغان
است يا ^{آن گروه} فليس الرضوي که بزرگترين شاعر معارف افغان است

در بیک فرسائی است و نیز آثار عبد الرحمن پرواک سابق
جمال ابراهیم ضعیف، لطفی، لغوی و جمعی دیگر مورد بررسی قرار گرفته
ندان سبب است که این شاعران اصولاً بیک کلاسیک شعر مکتوبه
و اگر ضعیف را ضعیف اشعار هم مانند «آرمانی سرود» یا
«سرود نینیب» بگویند و بقیه در همین ماه بی هم و همی «سرود کومار»
را بگویند شعر نو بیاورد این اشعار در مقایسه کلی آثار او
عمومیت ندارد.

بررسی دقیق آثار کلمه شاعران معاصر افغان اعم از آنها
به شیوه یا زبان فارسی مینویسد موضوعی است بسیار جالب
که بدون شک ادبا و محققان خواستگاران بدان متعجبند
گوشتی این ^{از کوشش} ~~مطالعه~~ ^{که} از طرف مجامع ادبی افغانستان برای
ایجاد ادبیات نوین، بعمل میاید ~~و~~ مبارزه بین طرفداران
شعر کلاسیک و پیروان شعر نو که در اشعار «کتاب بی
گفته و نو» ادامه دارد و بالاخره بررسی آثار چند تن از نوپردازان
شاعران افغان یا قاصد یا رسفان شاعران نوپرداز ایران

سرزودت شعر سه گور همزمان - اتفاقان ، تا جیکه ن و ایران که
 مگر گما وارث یکی از گرانها ترین ~~مستحق~~ گنجهای ادبی جهان میباشند
 و در مکتب یافته آن بزرگی مانند فردوسی ، صنام ، مولوی ، نظامی
 سعدی و حافظ پرورش یافته اند ، امروز و به چاه نمیشوند از هم
 جدا و بیگانه بایند .

سخنوران این سه گور هر چند هم در شرایط اجتماعی مختلف
 واقع شده باشند و دارای آداب و سنن خاص ملی و فولکلور جداگانه
 بون و مالاخره در اقصیا عانی ^{طبیعت} رزنها و آرزوها و نیازها ^{تاریخ و} متفاوئی است
 زینت گشته ، باز بسبب پیوند ناگسستنی که با ادبیات کلاسیک
 هرگز خود دارند و نیز بجهت قوانین فکری همزمانی ^{و همزمانی} خواهی* تا حوله دائم
 در هم تأثیر متقابل داشته و یکدیگر را تکمیل میکنند .

همه در این شام یک کلاسک عامر اتفاقان - متن اله طلیلی در
 زبان بزرگترین شام یک کلاسک عامر ایران مکتب آرا چهار موضوع
 همبستگی ادبی دو گور ایران و اتفاقان را در گذشته و حال به بهترین وجه
 بیان میکند .

ز آغاز تاریخ ایران و اتفاقان
 که خوان دانس چو خوان نشسته
 ز مانی دو کورو روان قد کشیده
 یا فخر دو مرغ خوش الحان نشسته

این سنت انقلابی یعنی مبارزه علیه استعمار در دما، ساغان

مترقی ^{افغان} جایی فاسی را دارد. محمود طرزی در ~~سفر~~ ^{سفر}

کتاب عنوان "بسته ان ظلم استعمار" حسن مکتوبه

سبی بود تا در یک چون رفت بار

ز یک صیقل نمودم گذار

زندم بیک مقرر سرگین

ز اندیشه و غم شدم بیقرار

ز بیم و زانوده و در ماندگی

نختم که یک دم سووم استگار

بیانوده بودم دمی از تعب

که در حالت دیگره آغمار

صداه خروشی بگویم رسیده

که مملکت باناله زار زار

سپیدان لطم فرنگم ما

خون وطن لاله رنگم ما

ختم که گفته با بیدگر

که ما را می کشند این و میدان

بیانیده تا به افلاک خویش

فقرصاً با خوان افغانیان

وصیت تویم داگر کشم

که عاتق نیانند از مکرشان

سکه ان لطم فرنگم ما

خون وطن لاله رنگم ما

ساغان افغانیان. با صدک

۱۹۵۹

صفر ۵۷-۵۹

این است نظایر در یادنامه انعام انصاف نیز جاری است

با وادار ^{شما} شاعر برجسته معاصر فلسفه قلبی در "آرمانی سرود"

نبرد ^{باید} بجایمان افغان را علیه استعمارگران انگلیس ^{و شوروی} ~~و شوروی~~ ^{نگرید} دشمن پس از سگت با عجز و غم عقب نشینی ~~نمود~~ کرد

ظلم و ستم او لرزه مرگ

صیقل ندهده که گرز در عقاب

دفعه قسم ز فحمت بزمن

همچو عاصی که گذش به عذاب (۱)

شاعر مردم افغان نشان را نشان میدید که در مبارزه استقلال

طلبانه با شهامت و از خود گذشتگی در راه نجات وطن پیش رفته و پیروز شده

جنگجویان دلیر افغان

شیر مردان و شهامت کرده

بسر هم کبودان فرنگ

چه بگویم چه قیامت کرده

ساز
کوه ما سوز گران وقت

باد ما بسند سیکه از سر

آنها این نوز بود آتش را

خاک این قوم بود عزت و غیر

شاعر شایسته جهان هستی و وطن پرستی و آرزوهای ازین بیگانه
را در سطور زیر می‌نماییم :

خود را درین زمانه سه بیدار کن
بیدار شو ز عقبت در مردانه کار کن
تا کی بنور سایه اغیار زندگی ؟
مردی گزین وجهه نما، تنگ و عمار کن

...
بودت بحسب غریبند از بجهت
آخر نظر بیکت این داری کن
از دست غریبم بیوشی نذبت آت
با کمرین لبان وطن افتخار کن /

مگر شاعر معارفان پیدا است که افکار با سفره
ضد ایراد نسیم و خرابها نیک او در گذر؟ ای سقمره ایجاد
سنگید بگفته باشی . اگر هم این آثار گاهی داران محدودیت
از صیقل آن بنی بسیار که ولی بر حال تقصیر آن در پیده کردن
از نثار آرزوهای دهن پرستی در مردم انفعالستان . خودی که در کار آن
ضد زور اسارت بیگانه را حمله طاعت ، ~~طاعت~~ است .
طایفه اعلیٰ ضد سزاگران نوردان جوان خود خواهم آورد

سابقه حال در سر خود مردم افغانستان را به وطن پرستی و آزاده از نوع
استادان افغانگران فارسی با سعادت زیر دعوت میکنند:

خود را در این زمانه بسی استوار کن .
بیدار شو ز غفلت و مردانه کار کن .
تا کی بنیر سایه اعدای زندگی ؟
مردی گزین دهد نما ، سنگ و عمار کن

تو بت بچیب غیر ~~الله~~ ^{الله} مینداز بی جهت
آفر نظر بکننت این دیار کن
از دست غیر پریم بیوشی مذلت است
با کترین لباس وطن افتخار کن .

کمره ساعه معاصری در افغانستان یافت نشود که با فضای سبک است افغانگرانه
دول امپریالیستی نپردازد . اگر چه این اشعار گاهی از لحاظ جهان بینی
داران محدودیت آتی است ، ولی بهر حال نقش آنها در بیدار کردن ازمان
مردم افغانستان ، مردی که روزگاری چند زمر اسارت بیگانه را چیده ماته
نهم میباشد .

در سال ۱۳۰۰ در افغانستان نخستین « انجمن ادبی » تشکیل
و این وسیله ای بود که شعرا و ادبا و هنرمندان آن کشور را بهم نزدیک ساخته و
درباره جامعه گرایی درباره ادبیات با

« طلوع افغان » دهمه. و بالاخره کوشش ~~یک~~ کردیم از نویسندگان برای ساده کردن زبان شعر از بین بردن مفاهیم پیچیده و عبارات تعلق دور از ذهن عموم مردم در دوره پس از استقلال موضوعهای تازه اجتماعی ^{از کار آزادگوانی} عشق وطن و نفرت از استعمار را بیفاننه که در راس آنها امیرالمسلمان الفلس قرار داشت، قرار نامردان افغان را نمود جلیب کرد.

باید یاد آور شویم که سازه عده استعمار از مدتها پیش در نظر نویسندگان افغان بود است. برای مثال ^{نقطه} « اکبر نامه » اثر حمید کبیری که ششمین قرن ۱۹ نام برد که جنگها صد ساله افغانستان و الفلس را بر سر کرده است و نقادان افغان این اثرها را سازه قرن ۱۹ خود میدانند. سازه با استعمار بین نامردان عاف افغان تبدیل بیک تنت انقلابی شده است. محمود طرزی در سفر هند سپیدان نظم استعمار

بر عرصه اقتضای دگر دارد ای لیب
توب و تفنگ برد ز تر و بر کتون .

عنا ب لب چه باشد و بادام چشم حیت
باید نمود ز انبیه هر قنطر کتون ۱۰

بیت از این قصیده گفته شد انرا بهار را بیاد ماورد :

بهارا محبتی جو، افتلاطی کن لغو

که رنجیدم ز شعر انور و عرفی و جامی

مگر گر همه قصه است خاطر را کند رنج

ز بادام به آید پس شنیدم بادامی ۲

و نشان میدهد که حتی دو شاعر مشهور قصیده سرا که خود بسک قدما

شعر میگویند، لزوم یک تحول است و در شعر معاصر درک کنون اندک

و ملاحظه شاعر ~~حاضر~~ نوپرداز افغان - باریق یقینی فکر نو جوانه ^{متف}

دو باره شاعران در نقل پیش از خودش را نه با قصیده بلکه لیکن شعر نو

پرورش دارند میگویند :

در قطعه «شاعر»

مبارزه در راه تازه کردن شکل و صورت شعر در افغانستان ترمانند
 ایران در سالهای پس از جنگ جهانی دوم رویداد گذشت. شعر نو در
 این دور مانند یک جریان ادبی رواج گرفت و طبیعتاً معادلت
 مخالفان این جریان نیز حادث گردید.

نظرات مخالف و موافق تحول در شعر هر روز لیکن مقالات
 و سخنهای مجموعه شعر و غیره در مطبوعات منفکی شده و بدون
 نشان میسر به که این موضوع یکی از مسائل مهمی است که در برابر
 نویسندگان، خوانندگان و محافل ادبی قرار گرفته است.

« جنگ بین گفته و نو » (۱) نسبت ادامه دارد و دو طرف

تمام نیروهای خود را برای سرکوب کردن ^{بندگی} طوفان ~~مخالفان~~ بکار میبرند.

انتشار ۳ مجموعه شعر یعنی « ستاک » از بارق نقی

« اوج پروا » مایل بوده و « آخرین ستاره » و محمود فارابی

که بخوبی به پیروفت شعر نو در افغانستان است باعث شده که نقادان

افغان در جنگ میگویند که « نو فعالانه تر سرگشته نش از آنکه
 وارد دایره اشعار موروگن قرار یابد و بیاید در دایره اشعار موروگن در افغان »

« روزنون » ^{در مجله} کسی که در این باره میگوید و رحمت (محمد رسول)
 در مجله در گرفته است غالب است.

این مقاله در مجله « روزنون » سال ۱۹۵۳

(۱) عنوان یک مجله مقالاتی است که در مجله « روزنون » سال ۱۹۵۳ بجای

هر عصر اقتضای دگر دارد ای لیب
 توپ و تفنگ برد ز تیر و تبر کتون
 غناب لب چه باشد و بادام چشم حدیث
 باید نمود ز نهیہ صرف نظر کتون /
 ملک انزوا بهار نیز در باره همین مطلب میگویہ:

افقلاطی

بهارا، مهمتی جو **افقلاطی** کن بفرنو،
 که رنجیم ز شعر انوری و عرفی و جامی،
 مگر گر چه قند است خاطر را کند رنجہ.

ز بادام بد آمد سن شنیدم چشم بادامی /

این شاهان نشان میدید که گاهی ^{در درویشی} در شام قصیده سرا که خود سرود سبک
 قدماستند، لفظ یک تحول را در شعر معاصر فارسی درک کرده اند.
 در سالهای ۳۰ شاعر محمد خواجه ابراهیم - روحانی در شعر «سرود»
 و شعر «قلیل کم مایه» شعر کلاسیک را بیاد آشنی و انتقاد
 گرفت و گفت:

گر سرود و شعر بیت ترزان قامت رعنائی،
 با این بندن یارم از یک فرسخی پید استی.

شکل و صورت آنها، گذشتگان پای زندگی دنیا و سندها کنونی آنها
کافی است. دکتر هنرمندان امروز حق ندارند در کار خود انتیگار
و نوادار گشته!

بخت میگویی ... من تکول را در کنایه و بیانی
یک کمی مماندم م. اما تکول در سر دین م زینا را قابل قبول ندانم
برای اینکه هنوز شعر ننویسم شعر بدر قدم نرم. و بعد اصناف میکنم
چه فردوسی دارم قافیه را بیا ندارم و صغر ها را قطع قطع کرده زیر
هم بگذارم! شعر آزاد یا مهم قدرت خود نمی تواند بجای مطلبی که شاعر

دو روز گفته فرز می آورد که آنها تکول مطلب خوانده ۱۱ در ایمانت
که نقاد از دیدن مطالب خشم مآلود و از این بابت است

شون بیان اد میگویی: بخت تکول را می پذیرد و من نمیرد
روز فرواه خوان بخت اقتصادی فرهنگی و دینی کمی است
... اما اگر از او که فرزند های پسرفته امروز است بخواهم
یا قافیه شعر بجا وه سفر اروپا کنم تقصا نمی پذیرد برای اینکه
بر وجه عصر او توافق ندارد.

این گفته شون شمان مدک شرا ار را مخاطر می آورد
که در یک توم تکول اولی
در سال ۱۹۱۶ گفت: بسیکس تخواهد خواست یا توانست

(۱) آوندون ۱۱ مار ۳۴ صفر ۹
(۲) آوندون ۱۱ مار ۳۵ = ۱

این موضع را سینه چال نیز در شعر ایندز نسیم سرانان
باد آورد میبود

ایکه منجوانی قیامت قامت دلدار را

ایکه با فرزند نبت میدمی گلزار را

ایکه سینه دایم لقمه ای با دایم قسم بار را

ایکه با نرگهان نیشی بر بار نهائی خار را

بخت داده از کف خود عمر قسمت دار را

شعر مایل هر دو برگرد گدستان و بویزه قصه سدن به وزن

وقافیه ما با این اشعار رد میگید

الام را هبند بزنجیر قافیه

سوز مرا سوز بیجام سنگدانه

ان لفظ سوزج شوقی در کار بند

کس سازگار نی

در جوابه در میبود

نگوز سبک خزان دینه و طرعران

سپه در پی تجنیس و صفت الام

مقتضای کمال شعر اول کون
بناش میبود اشعار اولی و صمیم

مجموعه ادبی دوگور افغانی و ایران را نام کرده
فلسه طهر فلسی در زبان سکا لکوا لایم برین وجه تالیف

سید

ز آثار تاریخ، ایران و افغان
سرفروزان دانش و احوال
زیادتی در سر و روان قد کشده
یافنی در مریخ خوش ایمان کشده
دوست گزیند نظرت دور ستاد شرف
دو صدری در یک دستان کشده
کتور بنامه بیگ نر منوب
چو یاقوت است بر قرق کمان کشده
نه تنها نظامی است یا هند گنبد
نه هم فرقی در ~~سختی~~ سختی کشده
سک رفیع به لاله آل تفت می اینها
مستطک در وی به روان کشده

۱) روان فلسی الی فلسی استار در زبان سکا لکوا لایم برین (۱۳۴) صفحه ۵۹

مایل بر روی آنجا که قلم و مضمون را از هم جدا کردن می شود بر ساعری باید
اول موعده قلم باشد بعد از آن قون محموله از آن را اندک می شود " چهار شبانه
می شود چه بقول نادر نادر بود غالب و محموله کودکان توأم اند که با هم بدینا

بیانند .
مایل بر روی نه فقط با تعلقات و نوشته این دیگر خود از سفر نو
شبیانی می کند بلکه مانند یک ساعری محموله تازه جو آتاری بسره
شرف نو دارد که در مجموع دستار او " انواع بریوا " چاپ شده است
این دستار در قلم اول یک ساعری خوشبین را با معرفی می کند که
خوشیار صلح و صمیمیت بین انسانهاست و خوشبین را در آن مدانه
که انسان زندگی خود را وقف دیگران نماید . قطعه " برگ سحر "
لطفاً در مجله نمودار این نظریه ساعری است .

نیازم بسجیب افروز خود لوز
که بسبب لوزد و صبح تابان بگیرد
که تائب نمیرد ، نمیرد فردغی
خرفزان بگریه ، خرفزان بگیرد
خودش لوزد و لیک روش نماید
ره سحر شبان هر آشنارا

آزادگی و صفای ^{بالمعنی کمال} در شعر "جو" یا کلمات نرم و دلنشین
که وصف می‌شود

درین بهن گسیه چو قوه صفا دل
فرشیده در بین مرغان نیایی
لبود و بیایون دریا نشیند
که عوغمای او را گو آسان نیایی
بود آیت صلح، بسین پراد
بود آیت عفو تا ج نکوئی
ز تباریک عرف صرا گرزد
فرشته است و باید صفا نخب فرشی
بمرغان گلشن ندارد سرکین
ما فیانه بحر نور آفریند
چو قوه سبک آستان زنی بگسیه
نه بین تو ریخ گراه زلفین را
نیایی بجز تاب عفو و صفائی
نه بین تو آسب عرف کن را ۱۰۱

اما ما مل هر دو نغمه "پرستو" را در آرزوی دیگر بنویسند
پرستوی که نظر او مظهر شده و پیام آور زندگی است -

پرستو جان پرست چون زلف جوان

خم اندر خم سینه اندود و سپیان

غمر خریکان نو بهار

که هر ساله کنی یاد غم ترا

جان پرستو

پرستو جان تو ساده سبکی ساز

سرودت گرم خرد و نور پرداز

تو باشی مظهر شده دعوت

پیام زندگی داری به پرداز /

(۱) انواع پرستو صفر ۱۱۱

پرستو دین بیک پر شور بهار - بلند آوازه لایق فریادش از آنها (۱۴۱) بکن
بسیار از سائمان نوید از آفران ^{عاج} واقفان سده است هر سائمن با یک آرزو
برای این پرنده کوچک سرود سازد.

"چکله" سادش کرائی تنها بیک بهار طبیعت است بیک
آرزوست که در همین او بخون گنده میوه است -

چکله ای بود دردی پنجه ام برد -

آنده ای تا در این سرام و سران

لانده هر بنا کنیم پرستو ؟

آنده ای تا در این گذرگاه حانوس

سوروش طی بنا کنیم پرستو ؟

شرم مکن سرزبال فته روی گش

تایب چشم ترا نگاه کنم من

وز طین سنه کو جان پرستو

سعد روی کرده سخن راه کنم من

چکله آن فته بود حاش دریا

بشم خون در میان نازک پر ؟

دسیاه آنگه شاعر نوپرداز - مایل بروی بر حججه شعرا محکم نوآور
 خود محمود فارابی در آخرین شماره " نوشته است لفظ ادعایه
 محافظه کاران در شعر غالب وقت است. بروی کوشیده است
 که نظریات موافق و موافق مخالف شعر نو را در برابر هم قرار داده
 و عقانیت کار نوپردازان را نشان بدهد. نامبرده شعر را زاده
 عوامل محیط اهلای میانه اند که بر پایه زمان و مکان تغییر میکنند و رنگ
 تازه بخود میگرد. بمنتظر او شعر باید بیاید تحول جهان قدم بقدم همراه
 باشد و آینه محیط خود گردد. هر دو ~~میروند~~ " از شعر امروز باید

اعتدالی روح و حرکت و زندگی را بجوایم. شعر امروز باید مکمل
 شعر دیرینه باشد. آنطوریکه در تمام شئون حیاتی انگشرف و دسترفت
 بعمل آمده و با نظریه؟ بصورت علم نظام درآمده است، همین طور
 ادبیات و هنر و شعر که قصه ای از آنهاست باید راه آنگاه
 خود را طی کند. محافظه کاری در ادبیات و سخن نشی سر اوار
 شاعر امروز نیست! /

بروی به شاعران محافظه کاری که از دایره قواعد شعر

از آنهاست باید راه گمان خود را حل کند . محافظه کاران در ادبیات
دستن ~~بمکان~~ نراوار شاعر امروز است !

مایل بودم ~~بمکان~~ محافظه کارانی که نمیخوانند از دایره
قوانین دستن شعر کلاسیک بیرون بگذارند ، ناصه سلکوه آنها
لمهندی و اضطراب دارند که بیاد شعر نو را پس از شعار قدما را
برسم رند ، ~~بمکان~~ شاعران راست کند و به استعارات
در کیببات ~~بمکان~~ ختمه ققدماتان قتل رسانه و اضناحه میکنه که
" شاعر حماره سران در روز اگر از گز و تیر و کلان و ریبوس خود
صرف ~~بمکان~~ در دست و لی شاعر حماره سران امروز این آلات
را در دست ندارد و آلات دادوات دیگر جای آنها را گرفته
است که باید شعر را برگرداند روز توافق داد "

در باره وزن شعر ~~بمکان~~ در این عصره ~~بمکان~~ سلکوه
و فرق نمیکند اگر از ۱۹ بحر و قافی شاعر خارج بشود و او را
دیگر بر آن می اثرانیه اگر بر او را در قوافی که نتواند عواطف
سرگش و احساسات تند را تحمل شود ، بوجد آید کار خوبی
است .

~~نظر مایل در این عصره شعر شاعران
مایل بودم تا حدی که سلکوه~~

۱۹۸۴
۱۹۹۹
۱۵

به پایان رسیده است و باید در آن تحول اساسی ایجاد کرد.

وقتی نظریات این دو نفر را بطور دقیق مطالعه میکنیم با این نتیجه

میرسیم که هر دو که نمایند دو گروه مخالف در واقع شعر نوشته

از یک طرف دارای گفته‌های درست و از طرف دیگر دارای محدودیت یا افراط
میباشند.

حیثیت بسیار بجا نسبت به دانش و هنر تقدیرمان ابرار احرام

و علاقمندی میکنید و میگویند تا ثابت کنند که در جامعه آن ترقی

هنر کلاسیک را ~~فقط~~ اقتضات ملی خود میدانند مثلاً میگویند

"در جامعه نوردی که نزدیک است انسانی را به حساب نفرستند همه جا

مجسمه آبی از رودکی، نظامی، علی شیرزادی و اشکالم را می بینید و

همین اکنون در دوره نوردی آبیگ "دریاچه کو" جایگوش صورت

یافت نموداری از عظمت هنر انسان است و نظریات فلسفی و اخلاقی

اشلاطون و ارسطو و دیگران امروز بزبانهای رنده جهان چاپ میشود

حیثیت از نشان خودنیتی گریز کرده میگویند "شعرا و ادیب کهن هم در آن

قبل خدمت کرد مهم برای قرنهای دیگر خدمت خواهد کرد"

تا اینجا حیثیت کامل و درست میگویند. اما اگر از ادیبان

کنند که دلفه نمرند امروز چیست بگزار و تقلید همان سخن و سخن
آنا و تقدمان یا نوادری و ابتکار که با نیازمند های دنیای کنونی
توافق داشته باشد

بست یا منع صید " بین کجول را در کتا لوری و سیانس کجلی
مکانیزیم . اما کجول در سفر دنیای زینا را قابل قبول ندانسته است
~~و این گونه عقاید محافظه کارانه در نزد کار نمرند را به تن~~

مکینه مورد انتقاد چون وار زنده آه و بگویند : صحت کجول
را نمی پذیرد و هنوز ریزه قوار خوان نصحت اقتصاده ، فرهنگی
و تربیتی دنیای کهن است . . . اما اگر از او که فرزند جهان
بگذریم است بخوابیم با قافله شهر کجاوه سفر اروپا کند
امروزه
یقیناً نمی پذیرد برای اینکه برو صبه عصر او توافق ندارد ۱۰

این سخنان چون گفته شد انرا باار را بنماط بساورد
که در مقاله " مادر حمیدیه ادبیات ایران کجلی هستیم " در سال
۱۹۱۱ در مجله دانشکده تربیت " رنگین خواهد خواست یا نوانته

(۱) ژوندلی " شماره ۲۴ صفحه ۹

(۲) " ژوندلی " شماره ۲۵ صفحه ۸

این سوال پیش نیاید که چرا دو نام همصغر همزمان در گورا نیکه از صیغه
سازمان اقباس ^{تویا} در یک مرحله قرار دارند، یک موضوع را با دو دید
کاملاً متفاوت بر این ماکتوف مکنه .

مساوی گزاشی نمانده آن مرد می است که با وجود پیکاران خویش
ضد امیرالمسلمین بنویز سیه سیه سر باران و مستشاران خارجی را
بر سر خود می بیند ^{بنفلاو} که برکتی از او در این سیراف و ویران ^{عصی}
در حال جان گذشتگی ^{از مکتوف} .

اما مایل بروی ^{از مکتوف} در درک سید طبعانی بودن چانه

محدودیت آن دارد و اشعار " وحدت " و " اتحاد " و " نیروی علم "

و غمزه بسین آن است . از طرف دیگر صیغور ملی او که از نوع اشعار
آزاد می است ^{فغلا} راضی است ^{از انجالیست} و بر سر او حفظه سادگی و حریت ^{از مکتوف} ها

اشعار مایل بروی از لحاظ فرم بر دو قسمت است شعر نو
و غزلیات بیک کلاریت ^{از مکتوف}

غزلهای او ^{نظری} " کلاریت " " گره " " آفتن خوانید "

من دو " " آرزو " " مایه غمنا " " سردر " " احسن ناس " و غمزه ^{از مکتوف} لفظ

کلی داران همان خصوصیت است که خود بروی با مکتوب دراز ^{از مکتوف} توصیف

مکنند که از آنها صرف نظر نموده یعنی عفت های کلی ، احاسات عمومی

گشایات و عبارات ^{از مکتوف} . نظر .

شعر نو - شعر مدحیه و سروده نیت سرود رزم و نغمه آزادی است .
 هنرمندان سبک کلاسیک از آن پراستنا کنند که بیاد
 نوپردازان ، ادبیات پرارج قدیم را طرد کرده . آنها شعر نو را
 بمنزله اعلام انحلال شعر کلاسیک فرض میکنند . در صورتیکه برگزیده
 برگزیده نیت . جمله « کاوه » درست مینویسد که « هیچ چیز
 از آن ابلهانه تر نیت که نو پردازان و کهن پردازان یکدیگر را نفی
 مازکار گفته »

بر همه معلوم است که سائمان نوپرداز ایران ، سادوش کراچی
 سیه ، نادر نادر پور ، حیدرین توللی و دیگران ^{نیت} ~~سائمان~~ بر وجه نیت
 خود ابوالقاسم لائوتی ، دخترا . ملک الشعراء ایرج ، عارف ، غصی ، پروت
 امتصانی ، امراضه ، دکتر بهار و سایر روشها که هر یک از راه مخصوص
 بخود برسد و گفتگی شعر عام فارسی خدمت کرده است اقرام و علاقه
 کامل دارند .

منظومه نو پردازان با سعداد افغان : محمود فارانی ، ماری
 شفیعی ، یایل پروس و دیگران ، سائمان مشهور خود : محمود طرزی
 ملک الشعراء یاق ، ضلیه الر ضلیه و دیگران را اسادان
 شعر خود میدانند .

(benabo)

بِسْمِ اللّٰهِ

آن غم در دل من نرسد
تا که ام یک پرده بالا گرفت را

باید گفت که اسفندی که ما این پرده بوزن عرفی آزاد با بصرهای کوتاه و دیند میگیریم
گاهی از قافله سینه های شکست سرم بقدره گرانبار می شود که شعرا از حالت
طبیعی و سادگی خارج ساخته باشند و غریب نزدیک سازند
فلا " پیام به آفتاب " او را همداد ماوریم:

اما بیدر آسان
رض تو بر خاکان
نور تو خنده توان
چشم تو روز آخری . روحی روی زمین
طلوع تو در دلتن ۲/

یا « لرحود حسی »

ای آتش رخساری
ای طالع بدار من
ای سافر سرشار من
مناره من صهبای من
ای ساقی رخسار من جام بده جام پرده ۲/

(۱) ۱۰۰۰

۱۴۷

(۲) "

(۳) صفحہ ۱۱۳

بدریا که دست انداخت مارا
بان موج بر روی بجزیم ۱۱

افکار صدقانه ای که بطور کلی در مورد «سینوا» جا گرفته است در بعضی
از رساله های تازه مان به بدین مناسبت مبدل شود سؤالات در سفر
«سرگذشت»

گویی تمام بود و نبود خیال بود
در گوش ما که خوانند از این طرف سرگذشت
مشق خیال بود مرا حاصل حیات
باز چه بود آنچه من زین سفر گذشت
صمیم غبار صبر و شام لود ماس
این پر کعب بر آید دآن پر بهر گذشت

در این میانم در باب شخص خود و عالم درونی خویش سخن بگویم اما طایفه
این ماس و بدین مناسبت جنبه اقبالی نچو میگردد و صیاد بر این حل میگردد
سائل اقبالی در بار هیبت و اصیاء ^{در ششم} استیاء نگوید یکی از آن سائل
موضوع یکبار و صیغ در دنیا امر در است . جای هیچ شبهه نیست که وقتی
تازه زان « قصیده بر طهر طهر آن » جواب دارون را میگفت
این سوال را در برابر خود ننشاند که چه کسانی باید گفتند

صفحه ۱۸
صفحه ۲۱

(۱) صیاد تازه زاده « سینوا »
۲۲

شرفی عظم اردو ماه صلح را با قدرت
سیاه صفت افزاین بیکان دانستن است که قاره زاده در خواب وارون حرکت می کند

ذو بحر السیاده بهم دو آتش افشاده بهم

هم حامی صلح و سلم هم نفس قنایا

بر دو از زری در گیتی بر دو ام در آستین

جویند صلح راستین از آتش این جداها

بایره با صلح و سلم فی آن قرین فی این علم

بر نامه های بیس و کم ننگامه ؟ ، انخفاها

با این همه عوغای صلح وین مگر تلیحات کل

من خواب وارون دیده ام از وضع استقبالا

بی اعتمادی در جهان گسوده بال دیر حیان

کز رویت آئینه ام دم منگید شماها

گویند دنیا کیون از ذره گردد و از گون

بوجهی بر افند از پیون گردد الهی دالها

فی فقرمانه نه سرا فی آب بر جانی هوا

رنگد همه دنیا با چون رنگ در غربالها

مگر میکنید شام برای ^{خلوگری} از این به بخشی چه چهاره ^{اندیشه} [؟]

فقط بجای کف خودی . که مکن است بربیت را از نوردن

رسم کن ای طیاره ران پائینی مرو بالا ایران
ز قن نخوام بر زمین نزدیک این جدا لها

این بیت و نیز مطلع قصیده مانبره :

ای روزم ، ای هفته ۲ ای ماه ۲ ای سالها

محل کن عمر من ای رنجر حال ۲ /

قصه لاله
۱۹۱۹
سال
در
کتاب
مکتوبه
مکتوبه
مکتوبه

ما را بباد قصیده "لا اله الا الله" و توفیق الهی ما را در روز ایران (در سال ۱۹۱۹) صادره که از آن مردم ایران یادمان

گنبدت در صورت مرا ای ماه و سالها

حون است حال در گنبد ددائم بیدر خوابها

گوشی که صبح دایم رخ کرد دست تو نه زمین

و شل ۱۰۰ که و کن بر صفت از زترا لها

المان دوستی محزان سهوده در گوی کران

سودائی نطق و بیان هر گز از لال ۲

رفت از صحرای مردگان بنیم شهر زندگان

حون اقران تا بندهگان حون گوهران سال ۱۰

(۱) مدق " صفر ۲۱-۲۹

کتاب مکتوبه ایران در عصر صاف + مکتوبه دهلی سال ۱۲۵۱ هجری قمری صفر ۱۸/۲۷۹

صیاء ماری زاده اگر فقط بگفتن قصایدی نظر "خواجه وارون"
الکفایه سیرد همگرا تا آن جزو سامران نوپرداز است نمند. اما ماری
زاده را "کبیر سپید" این یک صلح را بگل سفر تو، زیبا تصور کنه
مشاوره

دایره اولاد

شقی بال و پر کبوتر گمان
همچو سیمین سفینه اهرمان
زود آئید
بر سر ماها فرو د آئید
آفرین زینت لب نواخته شد
بر فزیه
از گریبان لب در آورند
چه یکبارزه بال یک آئید
بر لب بام من فرو آئید
آسته
با گذارید نفرو سارسته
همچو فصل مسافران امید

دولانی و نورد کردن

دعوت به سیدار ~~صحن~~ دایره دار بودن به صبح روشن در نخستین

«بر غیر»
«عز» حرف «خواستند را خجسته سازد»

صیغه ای دل نموده به عفو بر غیر
طیسی و ام کن از ذوق تنها بر غیر
کاروان مرود و آن صرا خاوش
دیگران گرمه خوانند گو تنها بر غیر
نفته کن نامه بکن بسیل شود سطله برای
سریکف، شور بدل، دیده بدینا بر غیر
این سخن در روزی «الله نوشته بخون
که فته حضرت امروز لفرده بر غیر»

بر غیر، عنوان یکی از اسما و صفی است به آثار شاعر نو پرداز
که تمام اشعار آن باوق و صفتی است
باوق شاعر با استعداد و دردی است که نیز خود را در حدت
آقلع در این به ار کردن روح آزادگی و بلند روانی و بیگفت مردم
صفت تلاش دارد ^{از انچه} «سناک» پر کوفت خود را
آنانیکه به نورا آینه زندگ می آینه «به آینه

بارقِ ثقیفی بکله بملوه بر فرزند ؟ به انسان آن ز عینکس که قرنها ظلم و بکنه
حمله و فقر و بدبختی ^{در اثر} سبک کردن فک و مویائی سرود گرفت سده انه

اشک و زاری و غمناکی

ای محروم فقر و بسوائی
حون بیکر فک و مویائی
ناضد گرفت در دو میان
سنگ است زیاده از توانا
نگرفتن کاره گدائی
مرگ است برین نجات بودن
با این مهر شور که فدائی
انافقه به سیر فلاکت
شیر سخن از این فدائی
بر فرزند خواب مرگ بر فرزند
بر فرزند بحاد مات بسز
...
دیده است جان نه جان خواب است
مستی مهر وین اضطراب است
از به زین ملک کند کار
کل حاصل ز غمت کتاب است

فخری... بارق نفسی با تمام قوا میگرداند... در "مهر زمان سید دل" در "تگرگی" و "سروان" و "چهره گونه"...

بسی ایام و اسرار و درسی پرده بگشاید... استغاد سیده خود را از وضع... بر صید اصناف بیان میکند... بهترین نمونه این گونه در "سار" و "کسی سکنه"...

"بستان قمر" "آمال" "بیه مرغ ازاد"...

از قصار... زخمی شده... که در محیطی... از آن است... در حال بالودیدن...
~~بسی ایام و اسرار و درسی پرده بگشاید... استغاد سیده خود را از وضع... بر صید اصناف بیان میکند... بهترین نمونه این گونه در "سار" و "کسی سکنه"...~~

سایه رنگ سبکی و هوای است پر دم

تاریک و تیره همچو روان گنا کار

هم ستاره کور و سیه گشته روانم

و آنجا میان بحر به ابواج بیقرار

بشم سکنه گشته تو مان رسیده ام

کز کام بوج جانب ساحل گشته سلاخی

از لای بوجهای کف آلود و فکین

لرواع نمانده چه فریاد بیگناه

تا همچو آه کرم در آن زندگی

لذیخِ آفرینِ رتواندر سید سیه
بیرون دهند و جامه و آمال تمام
بروشی فوجهای قریشی را گند

فریاد آسمان درین برسد بگوش
کاین محشر از قافل مرگ آفرین کجست؟

این بحر را که سافه صبرای انتقام
دین کس سگت گنگاه کس کجست

حاقم طبعت زینا ضن بود
یا مرگ این قصا زدگان خوب ناصد؟

بارق گاه هم می پاره در آسما را انتقار است اقباه خود را
برای ما کسان ^{میکند} در ^{سینان} فرم "گشوی که جاره ادلی
باین تعلق گرفته است ^{چنین میگردد} :

بدله خموش باش
گهر بینه زن

آینه زربتیب که محوط تو کوفت است
گرم قصو شدت

پرود از گاه کو!

اینجا قصا کشف از سینه آ بود

گرد لگور سب

با مال آتسن

بی زردبان کاهت کن بی چراغ نه

از عرف بگذرن

وز بام عرشان

پر شور تر خفان کنن پر کوزر کونوا

کوه آسوند آب

و آن آها بخار

دن تیره خاک چسب آتس چو آفتاب

این رنده مردگان

حون سفید ای کرد

از پائسته اندو بخند ز جاها

مالاقره تا سافانه سمر مان نسته برسد که در محصلی گمانند در خه سرد

چو انجمن مرده آه تلاتس او ^{بهره} و بیجا است

اندل مکن خروش

آرام کن . خموش!

دین بپند روان من بسوا موز

صف سب از چو من

بپوده سوختن

ددنرم مردگان و بیستان کمر

دشمن درون خود نشود
 در آن روز که تمام
 بر رگزار باد
 از جان فواره ای
 آن مسیح نه سوره ای که کسی
 گویند چون دلم
 برگرد آرزو
 اما ما مراد ما دم خوردن گریه
 در دفته ای سرد
 در ترم بی روان
 بالایی بیکران ز خود همگی
 آرام و بیصفا
 بهیون دست زین و بهیون ایسی
 ای توغ نه سوره ای جسم نه جان
 چون سزوتت من
 یا محسن تمام
 بهیون جان فتنه و بهیون زنی

اولت
 بارق در این خطه یا فوئس
 حرف مترتد

مگر در جمع این الودمان -

آینا که عشق صلوٰه آمال دورقی است

ارجی نمی نهند سید و سواد را

پیر کار نیست اگر بیت بینواست +

این روشنی جان من اندیشه آن پاک

این سخن دلگشایم این اقرار ضیال

زین پس چراغ بزم بوسه های من بود

گمانت در روانه ما صلوٰه جمال

دنیاى ذوق را همه جا ایمن خداست +

~~پند از این سخن~~

باری شخصی نام واقع بشی است که ^{از دیدن} نمیتواند در دامن اطمینان ^{در جابه جایی}

هضم بیوشد پیش از هر چیز عدم کاربرد آن بنا آورد از هر صیدیه در

شعر "ای ناله" که باز برنده جایزه ادبی رحمن نیابابت هر صیدیه نظر

شاعر گویا لا اله الا الله از دیدگان عروس عدت این عدم کاربرد

را می پرسد اما نکته که درک نکند که این قوط یک نحوه اول

~~پند از این سخن~~ سر بسته اما آرا بر این بیان حقانی



اگر قدرت زود آمدان است
 بدر فیهان کوشش میگذارم
 نه اینجا تا من آزادگان است
 بویت ره نه از مرغ آزاد
 مرا در سر بواهی آواز است
 من و تو هر دو از اده پرستم
 مرا آنجا که هستی آشنای است
 میرس از من حال اینجا رسم
 حکایت ما چه محتاج بیانت است
 اگر ز اینجا بگردم
 به نهایت رسم
 بپردازم برایت در سبلا /

در این شعر استعاره ایست با حرف ن سحرانه این است
 سحر است . این حرف که گاهی به نوشته و کلمات بدل میگردد
 که سحر " نامراد " نمونه ای از آن است

برفنده ادکتر به تقدیه شمران مقدم کار دارد اما از استعمال عبارات و مفاهیم
 بنور بطور کامل دست نکشید و است. سؤالا
 علامت

لیکن دیگر از نو پرداز جوان ^{در کمال} عامر اقبال ، محمود فارابی است که مجموع اشعار
 بنام آفرین ستاره (^{در کمال}) ^{در کمال} بجای رسیده است .
 مازان ^{در کمال} ~~سازگار~~ در مانتی است

در آنجا که مضمون عدم بر این است و آنرا در کتب معتبره در وقت روزی بیفک نموده

مخصوصاً در بعضی مورد توجه نوسیدگان و سایرین در کتب معتبره.

بر این امر در کتب معتبره در این باره بهم خود هر آن ^{تفاوت} ~~تفاوت~~ ^{تفاوت} ~~تفاوت~~

سایر آثار دارد اینها به سبب سوره در آن است از آن متعلق و احوال آن

آنچه که در آن است این است که با اینها ^{تفاوت} ~~تفاوت~~ ^{تفاوت} ~~تفاوت~~

معمولاً ^{تفاوت} ~~تفاوت~~ ^{تفاوت} ~~تفاوت~~ ^{تفاوت} ~~تفاوت~~

~~روشنی آن در این باره~~ ^{تفاوت} ~~تفاوت~~ ^{تفاوت} ~~تفاوت~~

تفاوت در قرآن ^{تفاوت} ~~تفاوت~~ ^{تفاوت} ~~تفاوت~~

و اینها در بعضی ^{تفاوت} ~~تفاوت~~ ^{تفاوت} ~~تفاوت~~

یعنی نام اولی قرآن مومن و کور کس ^{تفاوت} ~~تفاوت ^{تفاوت} ~~تفاوت~~~~

در این باره ^{تفاوت} ~~تفاوت~~ ^{تفاوت} ~~تفاوت~~

در این باره ^{تفاوت} ~~تفاوت~~ ^{تفاوت} ~~تفاوت~~

در این باره ^{تفاوت} ~~تفاوت~~ ^{تفاوت} ~~تفاوت~~

در این باره ^{تفاوت} ~~تفاوت~~ ^{تفاوت} ~~تفاوت~~

کادانجا کجی آچی لہ کس قس ایلہ

تہ مان دتار محمد ناران ...
زندگی مسکنہ و خانگی دکن و بدولت ایلہ (کراچی) بکنہ در کوبہ اس مکر ...
"تاج الایمان" سر لکھتہ زل ...

خان صاحب ...
"فانوان ریاضہ" ...
ار سر ما میرد ...

دین کودکی مدانی ...
کتر کمدان ...
مادریعت ...

مادریعت ...
مادریعت ...

برجاء ...
بلاں کجہ

محقر
 دریاک زندگی درگوشی آن که سالها مردم را
 بگرد چو بیاک " اختلا
 بحر ابرو در صفی بی سرحد در سایه دردی - انصاف دور در میگویند
 خزانم سرانجام او را گزیند

در خم گنده راه دور دراز
 از بر فخره زندگی و سیاه
 سرگشته درخت خود روئی
 سایه افکنه رنگتاره راه
 زردین سایه گور و رانی است
 گور از یاد در صفا و کلام
 سینه این گور گور چو بیاک است
 که در این گور صده جانوی
 بار باره دردی دره
 خوب دست بستن بی کفایت
 ماه این فخره سیاه آفر
 چشم یک است از طایر بی
 سالها راه آن مردم را
 به صرا بره گشته فخره

اکبر سید ۱۰۴/۱۰۲

سفر از آنست " هر مردی که در آن میده که در آن از غربه بار سنگین
رقم سیه و در آن آن میرود

در " سرد نیت " یک یکند آنی صورت سیه که سبب آن ماه سال همراه
شوق کما است

تا بر آید هر یک نیت صحیح ایجاد را در برابر چشم خواننده
مبسم سینه

اندر آنجا در میان گستران
سرفه در فرغ ماه داس
بنواورد دروگر میرا

دوستانی نیت آن ناشدند

انتهی سینه

~~درد آنجا در میان گستران
سرفه در فرغ ماه داس
بنواورد دروگر میرا~~

بیاورد در آن صورت سیه که سبب آن ماه سال همراه
ولی در بعضی یک نیت صحیح ایجاد را در برابر چشم خواننده

است که صفت با از آن تا او نیت صحیح ایجاد را در برابر چشم خواننده
بیاورد در آن صورت سیه که سبب آن ماه سال همراه
ولی در بعضی یک نیت صحیح ایجاد را در برابر چشم خواننده

نام دریا " غواشته از بند اسرار" دریا از اسرار قطره باران است
در گنجینه

گنجینه دریا

در سال کس در نوره چوین

در کنار ماه فصل

بنی دریا نوری بر
منزله آینه روی کند گساره

مانوا ترم گسارک

یکصد مردان دریا

می برانند و بار و کوزه اران

براکه چمن
یا در گویاد و با چنان شک جوی

ماه سکوید و بی هم لفظه بود را

~~قصه بی باره دریا که سار از بزم آن قدر که فرخنده~~

عداد

دو قطعه از اسفد ایک مار آن پرواز رویا و خاوات

ماه است در قطعه اول ~~بر روی قطعه~~ ~~در قطعه اول~~ ~~در قطعه اول~~ ~~در قطعه اول~~

ماه ~~در قطعه اول~~ ~~در قطعه اول~~ ~~در قطعه اول~~ ~~در قطعه اول~~

نظر در پرواز رویا ~~در قطعه اول~~ ~~در قطعه اول~~ ~~در قطعه اول~~ ~~در قطعه اول~~

در خاوات ماه ~~در قطعه اول~~ ~~در قطعه اول~~ ~~در قطعه اول~~ ~~در قطعه اول~~

آخرین شماره ۱۹ و زنگ آن ماه در اصفهان آرزوهای سیر

همه که در این سفر خوانند را محدود سازد جان قصابان که در این سفر همراه آنها

در این سفر آن هم نماند از عینه تا ما را در برابر چشم خوانند ^{متعلق است} ~~نماند~~

و بعد قصابان که در این سفر همراه در سفر اندکی نیز عیب نماند

سینه

۵۵ -
سالم بر احمد
چاره ~~لایق~~ توفیق که محمد فار
را بر نه رکنها رسا دودک ^{در کلاس} داکتر ~~هیچ~~ لیس
دشمنی صحت ~~که~~ گور زار نامیده و
که بر آورد

شعر با استعداد ایرانی - سایه نمر دریا به زین شکر لقمه است . او
شودت و سماه زین را مسکاید . و از مایه دانه و حبیبی ^{دائم}
زین درس بگیرد .

آهن نبی که تا زمانه خونین برقی و باد
سینه چو دانه ک

که گره زین

اگر این که سینه بکند آورد عبوس

چو سینه نهنگ بران خاک که گلی

ز انگور مریبار که سینه آهن دروغ

دگر زین صیقل آهن مانده از حدات

اما زین میده همانگونه گشت زین

سروان گشوده کن

از زین بریدا

دو آنکوزی باز گون به لجنه آفتاب

زین در سعاد و سرزود دکن

بگذار خون زین

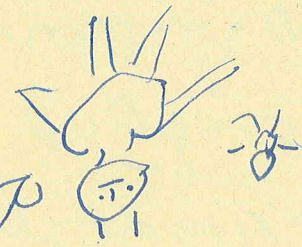
من بیدر آنم ایوب طوفان گفته را

اگر به نوشتمه که بار آفتاب

بیش تر گشودم به گنج نهفته را

شماره ۵۷ - شماره اسناد ۵۷
توسعه آماج "سایه" نیز در ماه ژوئن
که به این جهت اگر آنرا بنیاد بنادرم

STN. 493 (71)
16h bag
of m. 288,880

دانشگاه




ذره تفصیل فلک سائمر خط سائمران اوپنه وان سائمر

مجموعه عتوق است "آفرین سائمر" که نام مجرمه است

مجموعه سائمران است ^{عزیزانه} سائمران به شوهر سائمر هورنه که عمران

مجموعه سائمر نادر نادر بود است دارد در دوست سائمر در کلمه

دو دو در سائمری ^{ما باشد} راه گای سائمر هورنه در سائمر

سائمر در سائمر

سائمر در سائمر

نادر بود سائمر هورنه را در سائمر ۱۳۴۵ تقسیم و سائمران

هم سال پس از آن "آفرین سائمر" را با سائمران

سائمر فریاد سائمران سائمر و سائمر هم سائمر

یک سائمر سائمر در سائمر هم سائمر دهم سائمر سائمر

در سائمر با سائمر سائمر که است سائمر سائمر

سائمر سائمر سائمر "سائمر" "سائمر" و سائمر سائمر سائمر

سائمر سائمر سائمر سائمر سائمر "سائمر" او که سائمر سائمر

سائمر سائمر سائمر سائمر سائمر سائمر

دفرمان در نامه ریال سو محمد فاران ماندت که او یکبار از این سگرا

نوپردار امروز افغانها را سر کرده که سر دارد چنانکه خوانند

صحتها را حفظ کند ^{برای سال اندک آن سگ} فتاب و فوسا یک بار برود و از بیجا

و عدالت بگزارند و عدول هر دو صورت . از ۲۷ فقط شروع

که در آفرین بند با ^{فولاد} غزل دینه بکل

رجسها را پیغم یا عروصی اراد بیدار

علاوه بر سایر آثار

توسعه دار

فصلنامه در نقد نقد تعداد سال هر سال در افق سال

فصلنامه در نقد نقد نام دکان ~~بعضی از این~~ و آن را

بعضی از این ~~بعضی از این~~ نگین آری در (ام) منتظر آینه

لایح است ~~و در آن~~ با بعضی ~~بعضی از این~~ در حال آینه

~~آنها هم وقت است~~ ~~بعضی از این~~ را با ~~بعضی از این~~ در دوره

~~اینها کرد طرز نظر~~ در ~~بعضی از این~~

~~بعضی از اینها~~ ~~بعضی از این~~ نوشته ~~بعضی از این~~ در ~~بعضی از این~~

~~بعضی از اینها~~ ~~بعضی از این~~ نوشته ~~بعضی از این~~ در ~~بعضی از این~~

~~دکان کرد و~~ ~~بعضی از این~~ ~~بعضی از این~~ ~~بعضی از این~~

~~بعضی از اینها~~ ~~بعضی از این~~ ~~بعضی از این~~ ~~بعضی از این~~

~~بعضی از اینها~~ ~~بعضی از این~~ ~~بعضی از این~~ ~~بعضی از این~~

~~بعضی از اینها~~ ~~بعضی از این~~ ~~بعضی از این~~ ~~بعضی از این~~

~~بعضی از اینها~~ ~~بعضی از این~~ ~~بعضی از این~~ ~~بعضی از این~~

~~بعضی از اینها~~ ~~بعضی از این~~ ~~بعضی از این~~ ~~بعضی از این~~

~~بعضی از اینها~~ ~~بعضی از این~~ ~~بعضی از این~~ ~~بعضی از این~~

~~بعضی از اینها~~ ~~بعضی از این~~ ~~بعضی از این~~ ~~بعضی از این~~

علاوه بر سایر کلمات

بوی بردار

فصاحت در لغت به تعداد سبب است بر دال شعور در افکات

و ناید از مجموع شعور نام دایره شعور را

بمعنی طبعی مانند رنگند آری در (لام) منتظر آینه

لایق است و در آن با معنی صفت در حال آینه

آنان هم که در بیت کون را با سبب و شعور

ازین کرد نظر در سبب

صورت ازین کمال آینه نوشته است در آینه در آینه

صورت آینه نوشته است از ادب و شعور در آینه در آینه

دکاه کرد و در آینه در آینه در آینه در آینه

نمود در آینه در آینه در آینه در آینه

که در آینه در آینه در آینه در آینه

که در آینه در آینه در آینه در آینه

که در آینه در آینه در آینه در آینه

که در آینه در آینه در آینه در آینه

که در آینه در آینه در آینه در آینه

که در آینه در آینه در آینه در آینه

۹۱ -
او دوده مرنجی خوف غالیه رنگین

آب نمچه مایل

یک سینه نوردی صلقه سینه

برگدن گسسه از نقره طایه

بر روی سب افشیده هم حاد در آن

سب هم سب بار

از آرا مانی

زینا رساله ای است از محمد از نمر

که هم ز نقره مایه ایران رقص کل را

~~علاوه بر~~

تایید بیگانه صدتای بر روی باغ شعرا به بده مان سید ساقی

بسی از هر جود

~~در کتاب بره قصه~~

~~ول در حال مجسمه~~ سنتی از فنسکر را می توانم
دقت در فرد سنتی سید سرا از یک قسط فر

سفر

کتاب

اندروان کو بار آورید

بیلی دریا گل

درمغز او آورید

مردم

ست وصال دی خود بس دکشاری

یاد لی فارغ ز سوز اشک او آورید

من چرا در آسم همچون کندرون جگر /

یا فاقه سندی بآرام
که سطر از طاقه

یا ایگه لبت در سحر " بال سگه "

(کله آخر صرع اول قافیه صرع دوم یک بار در صرع آبی)

تعداد ساعان پهلوی سرفو در افغانستان زیاد است که مجموعاً
 «اعطوفو» مارا یا نام و آثار آنها آشنا می‌سازد
 ساعان، رنگداز، آری، بود، الهام، آینه، فتنه، لایق، نهمت
 بهجت و جمعی دیگر از طرفداران سرفو می‌باشند.

اما برای نگارنده که از افغانستان دور بوده و به آثار
 ساعان نامبرده نیز دسترسی ندارد، بررسی و شماره آنها
 دشوار بلکه ناممکن است. و ارزیابی

محققان می‌توانند گفت که در میان اشعاری که در مجموع
 «سرفو» است، یافته است، هم قطعات زیاد تازه
 وجود دارد و هم سرفهای ست و تارها.

یکی از علل نارسائی برخی از قطعات بنظر ما عبارت است از
 آنکه ^{گوینده آن} در انتخاب وزن و فرم سرف بی سلیقه‌گی بخرج
 می‌دهد. مثلاً در یک قطعه سرف چند وزن تا شباهت عروضی
 را استعمال می‌کند که از آموزش آنها با هم، سرف قاعدتاً همایی
 که لازمه آنست می‌شود. مثلاً «ترانه» از خوان «
 از آینه»

آینه با گل

یک سده نور و بی حلقه سینه
برگردن گیتی سده از نقره حامل

بر دوش شب افشیده (؟) چه چادر زری
شب هم شب بهار

اثر بهار باغی

زیبا رساله ای است از سر و از هنر

که هریم زنده باشد اپرای رقص گلها را

اما در کنار این گونه «اشعار»، قطعات خوب هم جلب
نظر می‌شدند مثلاً شعر «تنهایی» اثر منتظر که در ادامه
زیاد خوش‌انگ است.

ما کتاب

اندر وای کوچاری آرمیده

بدلی دریای گل

در مرغزاری آرمیده

مردعی

که نگذارد شام امروز از سخنوران ^{تقدم} آگور کورانه تقلید کرده و آثار
آنها را تکرار کند - کاری که تا سفینه در دوسه افر بین شامان قاری
زبان رواج در است.

شونو دگم و صحافت کاری را در تهر محکوم میکنند و به مفسد
حاضر افغان بیدید که دائم جتو کند. بیابید و در کار خود اشکار
و نوآوری درسته بایید. و اینها هم در رتبه و بر اساس شعر کلاسیک خود
بود.

در اینها این بحث را با جبهه ای که توسط یکی از نقدها
افغان در رتبه کتاب «شعارنو» نوشته شده است بیابان
بیدیدیم.

«حقیقت آنستکه شونو فرزند شرکی چیزی است
فرزندی که در عصر بید خود زندگی نمیکند و در عصر خود زندگی
دارد. فرزندی که از چشمه های وادی پناه و امروز آب نوشیده
و منتظر فرداست»

بیابان

بود آیت صلح همین پیر او
 بود رأیت عشق تاج نکویش
 ز تار یکی عرق صبرا گرزد
 فرستد دست دباغ صفا بخش خویش
~~چو غل گله خندان~~
 با فانه بگرد آفریند

چو قوی لبک آشیان زی به گشتی
 نه بینی تو رنج گران زیتن را
 نیابی بحر تاب عشق و صفا تی
 نه بینی تو آسب مرغ کن را

اگرچه "لبک آشیان زیتن" ~~صفتی است که در آن همه~~

افراد بزرگ مخصوصاً در جامعه آن لطیفاتی مقدور نیست، اما در شعر
 آرزوی شاعر زیباست و شعر نیز با کلمات نرم و دلنشین خود به آن
 یک نوع آرایش و صفا می بخشد.

سوره

خانه ز لای پنجه من گریه
 از د به صغیر نفس فداک را
 در لای دفترم تو شوی پنهان
 در بزرگ خانه ام تو شوی پنهان

باز انظارم سر هم رنجسته
 باز بید حیرت من در گرفت
 آتشی نم در دلم من سزاسته

نالہ ام یک رده بالا گرفت ۶۱
 در حدیث "تو" به دوستی و آزادی ستوده بیود
 نام در حدیث "تو" به دوستی و آزادی ستوده بیود
 می ستاید ~~از این~~ در حدیث "تو" به دوستی و آزادی ستوده بیود
 نیازم به تسخیر

۱۲۰ ~~۱۲۱~~ صفر ۱۳۰۷
 ۱۴۷ صفر ۱۳۰۷